

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۴ - ۵

## خودآئینی اخلاقی در قرآن کریم

محسن باقری<sup>۱</sup>

سید احمد فاضلی<sup>۲</sup>

### چکیده

خودآئینی مفهومی است که از زمان یونان باستان در عرصه سیاست مطرح بوده است اما کانت نقشی بنیادین در اخلاق برای آن قائل شد. او معتقد است فاعل اخلاقی علاوه بر این که تابع امر مطلق، به عنوان قانون اخلاق است، آفریننده آن نیز هست. این مفهوم بعد از کانت تعاریف و جایگاه‌های دیگری همچون خودآئینی شخصی و خودآئینی عقلانی نیز یافت. دورکین در کتاب خود درباره خود آئینی، صورت بندی عامی از خودآئینی اخلاقی بدست داده است که محور در آن "از آن خود بودن اصول اخلاق" با معانی گوناگون است. در این مقاله ابتدا مفهوم خودآئینی و مولفه های آن از قبیل خودقوام بخشی، خود کنترلی، عقلانیت و استقلال از نگاه فیلسوفان تبیین شده است و سپس از طریق همین مولفه ها، خوانشی از این مفهوم در قرآن کریم دنبال شده است. می توان گفت خودآئینی در برخی از معانی خود در قرآن کریم مطرح شده و یکی از مولفه های عامل اخلاقی قلمداد شده است.

### واژگان کلیدی

خودآئینی، خودآئینی اخلاقی، خودقانون گذاری، خودقوام بخشی.

Email: bagheri67mohsen@gmail.com

Email: ahmadfazeli@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۱۱/۲

۱. دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه قم، قم، ایران.

۲. استادیار دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۴

## طرح مسأله

مفهوم خودآئینی و جایگاه آن در اخلاق، مفهومی است که ریشه در فلسفه یونان دارد و همانطور که در ادامه بیان خواهد شد، در فلسفه کانت اهمیت قابل توجهی به خود گرفته است و بعد از کانت نیز فلاسفه در مواضع متنوعی از این مفهوم بهره برده اند. پژوهش‌های بسیاری به زبان انگلیسی درباره این مفهوم صورت گرفته است. همچنین در زبان فارسی نیز مقالات متعددی درباره مفهوم خودآئینی موجود است اما پژوهشی درباره نگاه قرآن کریم به چنین مفهومی به زبان فارسی موجود نیست و این مقاله اولین مقاله‌ی است که به صورت تحلیلی و با تبیین مولفه‌های مختلف خودآئینی به جستجوی چنین مولفه‌هایی در قرآن کریم پرداخته است. تنها دو مقاله مشابه در این موضوع یافت شد که یکی از آنها به زبان انگلیسی است و سعی در تبیین مفهوم خودآئینی (و نه خودآئینی اخلاقی) در قرآن کریم با رویکرد اخلاق پزشکی داشته است<sup>۱</sup> و دیگری این مفهوم را در فقه اسلامی پیگیری کرده است.<sup>۲</sup>

## خودآئینی<sup>۳</sup>

در یونان قدیم اصطلاح خودآئینی یک اصطلاح سیاسی بوده است. هنگامی که یک دولت-شهر بتواند بدون مداخله قدرت بیرونی، قوانین خود را وضع کند و امور خود را اداره نماید، آن دولت-شهر خودآئین است. در قرون وسطی خبری از مفهوم خودآئینی نیست. در اوایل دوره مدرن، طی قرنهای ۱۷ و ۱۸، این مفهوم بار دیگر اهمیت پیدا کرد. عقل‌گرایان مدعی این بودند که توانایی‌های اخلاقی ما، باعث ایجاد قابلیت خود-حاکمیتی در ما می‌شود. یعنی عقل یا وجدان این قدرت را به افراد می‌دهد که خودشان بدون عامل بیرونی بتوانند خیر را کشف و تصدیق کنند و همین دانش اخلاقی آنها را به سوی عمل سوق می‌دهد. خودآئینی در همین دوره در نظریه‌های قرارداد اجتماعی<sup>۴</sup> با مفهوم "حق حاکمیت اصیل"<sup>۵</sup> که معنایی متفاوت از معنای قبل

۱. معارفی، غلامرضا؛ حسن نیا، علی. (۱۳۹۸). «اصل اتونومی بیمار در اخلاق پزشکی اسلامی با تکیه بر آموزه‌های قرآنی». *Journal of Contemporary Islamic Studies*, 2(1), 39-51.

۲. صفایی، سهیلا و عباسی، محمود و محقق داماد، مصطفی، ۱۳۹۳، بررسی اصل احترام به خودمختاری در منابع فقهی، چهارمین همایش ملی اخلاق و آداب زندگی، زنجان، <https://civilica.com/doc/423435>

3. Autonomy

۴. Social contract: نظریه قرارداد اجتماعی ناظر است بر تنظیم قراردادی میان افراد آزاد برای بنیاد نهادن اصول سیاسی، مدنی، یا اخلاقی در یک اجتماع. در این راستا، نظریه قرارداد اجتماعی می‌کوشد با تکیه بر مفهوم توافق، به این اصول مشروعیت ببخشد. (مفاهیم بنیادی نظریه‌های فرهنگی. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. آگه. ص. ۲۱۱)

5. original sovereignty

است مطرح شده است. این نظریات افراد را دارای آزادی طبیعی و برابری و استقلال می‌داند که اختیار تنظیم رفتار خود را دارند. فقط زمانی این آزادی و اختیار محدود می‌شود که توافقی در میان باشد و همین توافق مشروعیت قدرت دولتها را تأمین می‌کند. با ظهور نظریه کانت در مورد خودآیینی و محوریت آن در فلسفه اخلاق او، این مفهوم از اهمیت فلسفی فراگیری برخوردار شد. کانت هر دو معنای بیان شده را در نظریه اخلاقی خود لحاظ کرد. خودآیینی در نظر کانت به معنای این است که افراد دارای قابلیت هستند که از طریق اراده خود، اصول اخلاقی خود را که باید عام باشند، وضع می‌کنند. این قوانین فقط ناشی از عقل خود شخص است. در بخش خودآیینی اخلاقی، توضیح بیشتری در مورد نظریه کانت بیان خواهد شد.

عملکرد مفهوم خودآیینی در زمینه‌های مختلف باعث شده است معانی و مؤلفه‌های گوناگونی برای آن مطرح شود. فاینبرگ مدعی شده است که حداقل چهار معنا برای خودآیینی در فلسفه اخلاق و سیاست وجود دارد: قابلیت حاکمیت بر خود، شرایط واقعی خود-حاکمیتی<sup>۱</sup>، کمال شخصی و مجموعه حقوقی که بیانگر سلطه شخص بر خود هستند.<sup>۲</sup> می‌توان گفت محور همه اینها مفهوم خود-قانون‌گذاری<sup>۳</sup> یا خود-حاکمیتی است. خود-قانون‌گذاری متضمن دو مؤلفه است: استقلال شخص از دخالت دیگران و توانایی قانون‌گذاری برای خود. البته می‌توان توانایی قانون‌گذاری برای خود را شامل مفهوم استقلال دانست. شخص خود-قانونگذار قادر است تا بر اساس ارزش‌ها و شرایط و امیالی که از آن خود اوست، عمل انجام دهد و برای همین باید دارای دو دسته شرایط باشد. شرایط صلاحیت<sup>۴</sup> و شرایط اعتبار و صحت<sup>۵</sup>. شرایط صلاحیت از جمله قابلیت تفکر عقلانی، خود کنترلی، نداشتن نقص‌های پاتولوژیک و ... صحت و اعتبار نیز مستلزم این است که شخص بتواند در امیال و ارزش‌های خود تأمل و تفکر کند و آنها را تصدیق نماید. درباره برخی از این عناوین در بخش بعد سخن خواهیم گفت.

باید توجه کرد که خودآیینی را دارای مرتبه ابتدایی و کامل دانسته‌اند. خودآیینی ابتدایی در حد داشتن مسئولیت و استقلال و سخنگوی خود بودن است اما در خودآیینی کامل که به عنوان هدفی است که باید بدان دست یابیم، شخص به نحو حداکثری، از تاثیرات پیرامونی به دور است و امیال و ارزش‌های خود را به نحو منسجمی اتخاذ و اعمال می‌کند.

1. Self-government

2. Feinberg, Joel. The moral limits of the criminal law: volume 3: harm to self. Oxford University Press on Demand, 1989

3. Self-rule

4. competency conditions

5. authenticity conditions

## خودآئینی در اخلاق

در نظریه‌های مختلف اخلاقی، خودآئینی دارای جایگاه‌های متفاوتی است. در نظریه‌های کانتی، خودآئینی به عنوان محور و هسته نظریه ایفای نقش می‌کند. کانت خودآئینی را نه تنها منشاء تکالیف اخلاقی، بلکه عامل احترام دیگران نسبت به شخص خودآئین نیز می‌داند. به عقیده کانت اگر بناست اصلی در اخلاق مستقل از خواهش‌ها و مقاصد ناشی از آنها باشد، باید خارج از سلسله علت و معلولی باشد. پس انسان نه تنها تابع امر مطلق است بلکه آفریننده و قانونگذار آن نیز هست. این همان خودآئینی است.<sup>۱</sup>

توضیح اینکه استدلال عملی - به معنای توانایی استفاده از دلایل برای انتخاب و عمل - مستلزم آزادی است و آزادی یعنی انسداد امور و فشارهای بیرونی بر اراده ما در عمل کردن. این امر نیازمند این است که ما قانونی داشته باشیم که فقط توسط اراده خود ما بر ما تحمیل می‌شود. این - یعنی تحمیل بر خود<sup>۲</sup> قانون اخلاقی - همان خودآئینی است. کانت معتقد است قانونی که شخص بر خود تحمیل می‌کند نباید متأثر از هیچ عامل درونی و بیرونی و وضعیتها باشد و باید صرفاً از عقل نشأت گرفته باشد و در نتیجه باید بتواند به عنوان قانون عام لحاظ شود. او در کتاب نقد عقل عملی می‌نویسد: «دگرآئینی اراده نه تنها نمی‌تواند بنیاد هیچ تکلیفی قرار بگیرد، بلکه به عکس، ضد اصل تکلیف و ضد اخلاقی بودن اراده است؛ در حقیقت اصل یگانه اخلاق، همانا استقلال از هرگونه ماده قانون و موجب شدن انتخاب از طریق صرف صورت یقینی کلی است که دستور انتخاب باید قابلیت آن را داشته باشد.»<sup>۳</sup>

البته بر دیدگاه کانت اشکالاتی وارد شده که یکی از مهمترین آنها این است که چنین نظریه خودآئین محوری، تعهدات اخلاقی ما را صرفاً بر اساس قابلیت‌های شناختی ما بنا می‌کند و جایی برای احساسات و عواطف باقی نمی‌گذارد؛ این در حالیست که در عمل اخلاقی غالب انسان‌ها، واکنش‌های احساسی و عاطفی، نقش مهمی ایفا می‌کنند.

تا اینجا، خودآئینی در نظریه کانت، که یکی از معانی خودآئینی بود بیان شد. اما در اخلاق معاصر، خودآئینی معانی و نقش‌های دیگری به خود گرفته است. داروال چهار نوع خودآئینی را در نظریه‌های اخلاق معاصر بازشناسی می‌کند.<sup>۴</sup> او معتقد است، همه این معانی انواعی از خود-قانون گذاری است که در آن عامل رفتار خود را برای خود تعیین می‌بخشد. در مقابل، دیگرآئینی،

۱. اشتفان کورنر، فلسفه کانت، (عزت‌الله فولادوند)، ۱۳۹۴، خوارزمی: ۲۹۸

2. Self-imposition

۳. کانت، ایمانوئل. (۱۷۸۵). نقد عقل عملی، ترجمه انشالله رحمتی، چاپ دوم، تهران: نور الثقلمین: ۵۸.

4. Darwall, Stephen. "The value of autonomy and autonomy of the will." *Ethics* 116, no. 2 (2006): 263-284.

دخالت عوامل دیگر در خود-تعیین بخشی شخص است. از جمله این عوامل دیگرانی هستند که اراده خود را جایگزین اراده عامل می‌کنند و از جانب او انتخاب انجام می‌دهند و یا عوامل روانی درونی خود عامل هستند که مانع از تصمیم‌گیری او برای خودش می‌شوند. چهار نوع خودآئینی مذکور عبارتند از:

خودآئینی شخصی<sup>۱</sup>: عامل رفتار خود را با والاترین ارزش‌های خود تعیین می‌بخشد.

خودآئینی اخلاقی: عامل بر اساس ادراکات اخلاقی یا اصول خود، انتخاب می‌کند.

خودآئینی عقلانی<sup>۲</sup>: عامل اعمال خود را بر اساس معقول‌ترین دلایلی که می‌فهمد، انجام

دهد.

خودآئینی عاملی<sup>۳</sup>: عمل عامل، عمل او به معنای واقعی کلمه است و در نتیجه قابل انتساب

به خود اوست.

داروالم معتقد است که خودآئینی اراده که ایده کانت است از نوع خودآئینی اخلاقی است. البته اغلب کسانی که در این باره سخن گفته‌اند، بیشتر متذکر دو نوع خودآئینی در اخلاق شده‌اند و آن دو خودآئینی اخلاقی و شخصی است. در ادامه توضیحاتی در ارتباط با این دو نوع ارائه می‌شود.<sup>۴</sup>

دورکین در کتاب *تئوری و عملکرد خودآئینی*<sup>۵</sup> درباره صورت بندی کلی خودآئینی اخلاقی و معانی مختلف آن بر اساس این صورت بندی چنین می‌گوید:

عام‌ترین صورت‌بندی خودآئینی اخلاقی چنین است: یک شخص اخلاقاً خودآئین است اگر و تنها اگر اصول اخلاقی اش از آن خودش باشد. در زیر معانی خاص‌تری که ممکن است برای مال خود بودن اصول اخلاقی گفته شود، بیان می‌شود:

مولف و مؤسس بودن اصول اخلاقی خود؛

انتخاب‌کننده اصول اخلاقی خود؛

منشاء نهایی اصولش اراده او باشد؛

1. Personal autonomy

2. Rational autonomy

3. Agential autonomy

۴. قابل ذکر است که برخی گفته‌اند خودآئینی شخصی و اخلاقی و سیاسی، برداشت‌های مختلف شارحین کانت از خودآئینی کانت است. فارغ از صحت این نکته، از آنجایی که خودآئینی شخصی و اخلاقی با توضیحاتی که دارند، به نحو مستقل در اخلاق معاصر مطرح شده‌اند، ما نیز به تبع برخی نویسندگان معتبر در این زمینه (کریستن، ۲۰۱۸) آنها را به عنوان انواع خودآئینی در عصر معاصر ذکر کرده ایم. ر.ک به مقاله:

Christman, John, "Autonomy in Moral and Political Philosophy", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Spring ۲۰۱۸ Edition)

5. The Theory and Practice of Autonomy

تصمیم بگیرد که کدام اصول را برای تعهد خود بپذیرد؛ مسئولیت نظریه اخلاقی و اصولی که به کار می‌بندد را بر عهده بگیرد؛ از پذیرش قدرت (نفوذ) اخلاقی دیگران امتناع می‌کند یعنی بدون ملاحظات مستقل خود، قضاوت‌های اخلاقی دیگران درباره درستی (و نادرستی) اخلاقی چیزی را نمی‌پذیرد.<sup>۱</sup> خودآئینی شخصی به این معناست که شخص توانایی تصمیم‌گیری برای خود را بدون توجه به جهات اخلاقی (لابشرط نسبت به آنها) داشته باشد. در این معنا شخص مختار است که امیال و ارزش‌ها و اهداف خود را خودش انتخاب کرده و تابع آنها باشد. ارتباط این خودآئینی با نظریه‌های اخلاقی این است که برخی از فلاسفه اخلاق همچون میل معتقدند که خودآئینی شخصی یک ارزش ذاتی است و ارزش بودن آن وابسته به تأثیر و کارکردش در استدلال عملی نیست. میل می‌گوید خودآئینی یکی از مؤلفه‌های به زیستی<sup>۲</sup> است و همین معناست که راه را برای برخی از نظریات اخلاقی پیامدگرا و فایده‌گرا به جهت جنبه‌های فردگرایی که دارند، باز می‌کند.

### پیش شرطها و مولفه‌های خودآئینی

بعد از بیان مفهوم خودآئینی و اقسامی از آن، در این قسمت به عناوینی می‌پردازیم که یا پیش‌شرط خودآئینی هستند و یا جزء مؤلفه‌های آن.<sup>۳</sup>

#### الف) خود-قوام بخشی<sup>۴</sup>

شخص خودآئین، قوانین تحمیلی را انجام نمی‌دهد بلکه باید بتواند قوانین اخلاقی یا قوانین زندگی خودش را وضع کند؛ قوانین و اصولی که از آن خود اوست. حال اینکه از آن خودش است به چه معناست، همان‌طور که قبلاً بیان شد، در نظر کانت مفهومی والا دارد و مستلزم تأیید فعالانه و آگاهانه شخص است اما در نگاهی سهل‌گیرانه‌تر می‌توان گفت زمانی اصول از آن خود شخص است که او مطابق با آنها زندگی کند و یا اگر روی آنها فکر کند، آنها را رد نکند. این توانایی شخص خودآئین را خود-قوام بخشی می‌گویند. چنانچه قبلاً گفته شد، برخی خود-قوام بخشی را از شرایط اعتبار برای خودآئینی ذکر کرده‌اند. یکی از رویکردها در تبیین خود-قوام بخشی رویکرد سلسله‌مراتبی است. نظریه پرداز معروف این رویکرد، هری فرانکفورت است که معتقد است انسان در یک مرتبه از خود، دارای امیال و اهدافی است و در مرتبه‌ای بالاتر، در این اهداف و امیال مرتبه اول تأمل و بررسی می‌کند. شخص در چنین فرایندی خود را قوام

1. Dworkin, Gerald. The theory and practice of autonomy. Cambridge University Press, 1988: 34,35

2. well-being

۳. علت عدم تفکیک پیش شرطها و مولفه‌ها در مقاله، وجود اختلاف نظر بر سر آن‌هاست.

4. Self-constitution

می‌بخشد.

## (ب) خود-کنترلی<sup>۱</sup>

همان گونه که در تبیین مفهوم خودآینی بیان شد، یکی از شرایط صلاحیت برای خودآینی خودکنترلی است. مفهوم محوری در خودآینی، خود-قانون‌گذاری و مال خود بودن است و این مفهوم ارتباطی تنگاتنگ با مفهوم خود-کنترلی دارد. آلفرد مله، خودکنترلی و ضعف اراده را دو روی یک سکه می‌داند.<sup>۲</sup> او می‌گوید، شخص دارای خود-کنترلی دارای دو ویژگی است: انگیزه کافی برای هدایت خود در جهت بهترین قضاوت خود؛ قابلیت بالا برای عمل بر طبق آنچه بهترین قضاوتش است، در مواجهه با انگیزه‌های دیگر. در مقابل، افرادی که داری ضعف اراده هستند، یک یا هر دوی ویژگی‌های فوق را ندارند. کسانی که فاقد خودکنترلی هستند، تابع هر میل قوی‌تری هستند که با آن مواجه می‌شوند ولو اینکه آن میل مخالف بهترین قضاوتشان باشد.

در تبیین مفهوم خودکنترلی، آنچه رایج است این است که در همه موارد خودکنترلی، تلاشی برای تسلط بر انگیزه رقابت‌کننده<sup>۳</sup> وجود دارد که اگر این تسلط صورت نگیرد، آن انگیزه شخص را در مسیر دیگری وارد می‌کند. این تعریف را به دو صورت می‌توان تبیین کرد. یک راه استفاده از مفهوم قصد است. خودکنترلی به معنای قابلیت شخص است بر اینکه بتواند در مواجهه با انگیزه رقابت‌کننده، اعمال خود را در مسیری که قصد کرده است، نگه دارد. با این توضیح، خودکنترلی صورتی از کنترل قصدی<sup>۴</sup> بر اعمال و رفتار است.<sup>۵</sup>

توضیح دیگر بر اساس مفهوم خود<sup>۶</sup> است. در این بیان، شخصی که در اعمال خود-کنترلی خود شکست می‌خورد، در واقع در عمل بر اساس آنچه خودش می‌خواهد ناتوان است و تسلیم امیال خود می‌شود. در این معنا خود-کنترلی چیزی بیش از کنترل بر روی عمل است. خود-کنترلی در واقع کنترل بر روی خود است.

درباره اینکه خودکنترلی چه نوع حالت ذهنی<sup>۷</sup> است نیز سه رویکرد وجود دارد که با مثال زیر، به آنها اشاره می‌کنیم. شخصی را در نظر بگیرید که دارای دو میل متضاد است. یک میل،

1. Self-control

2. Mele, Alfred R. *Autonomous agents: From self-control to autonomy*. Oxford University Press on Demand, 2001: 5

3. competing motivation

4. intentional control

۵. اشکالی که کرده اند این است که ممکن است در موقعیتی، خود-کنترلی شخص شکست بخورد اما کنترل قصدی همچنان وجود داشته باشد. ما به جهت اختصار از بیان اشکالات صرف نظر کرده ایم.

6. self

7. Mental state

میل به کشیدن سیگاری است که در مقابلش است. میل دیگر نکشیدن این سیگار است. دلایل شخص برای نکشیدن سیگار بیش‌تر است. فرض می‌کنیم که این شخص قادر به اعمال خود-کنترلی است و راهی که برای اعمال آن دارد این است که در این موقعیت شروع به فکر کردن و تصور ریه‌های سرطانی بکند تا از کشیدن سیگار خودداری کند. او همین کار را می‌کند و موفق به خودداری از کشیدن این سیگار می‌شود. حال در تحلیل این فرایند سه رویکرد وجود دارد. قائلان به رویکرد اول معتقدند که در هر انسانی میل ذاتی زیادی به عمل بر اساس آنچه بیشترین دلیل را دارد، وجود دارد و همین میل علت می‌شود برای اینکه شخص مورد نظر در مثال، شروع به تفکر درباره ریه‌های سرطانی کند و این تفکر نیز علت خودداری او یا میل او به نکشیدن سیگار شود. رویکرد دوم معتقد به عدم وجود چنان میل ذاتی‌ای است و شروع فرایند را همان تفکر می‌داند و آن را علت برای میل به نکشیدن سیگار می‌داند. اما رویکرد سوم دو تبیین اخیر را از این نظر که تبیین علی هستند و جایگاه اراده و خود شخص را نادیده می‌گیرند، مردود دانسته و راه دیگری را ارائه می‌کند. قائلان به این رویکرد که اراده گراها<sup>۱</sup> هستند، به صورت کلی قائل به شکافی بین فکر و عمل هستند و بر همین اساس خود-کنترلی را یک قابلیت اراده‌ای می‌دانند که بعد از تفکر مذکور باید توسط شخص اعمال شود تا عمل صورت گیرد.<sup>۲</sup>

### ج) عقلانیت

به غیر از برخی نسبی‌گرایان، بسیاری از فیلسوفان معتقدند برای خودآئینی اخلاقی، خود قوام بخشی یک شخص باید توجیه معقولی داشته باشد. ممکن است برخی عمل‌های دلخواهی، خصوصیت خود قوام بخشی داشته باشد اما اخلاقاً خودآئین محسوب نشود چراکه عقلانی نیستند. همچنین در ارتباط با خودآئینی شخصی نیز چنین نگرانی‌ای مطرح است که آیا هر نوع خود-قوام بخشی‌ای را می‌توان مشمول خودآئینی دانست. آیا شخصی که می‌خواهد برده باشد، خودآئین است؟ به همین جهت برخی پیشنهاد خود-قوام بخشی عقلانی را مطرح می‌کنند.

عقلانیت، از قدیم مورد بحث‌های فراوانی در فلسفه بوده است. می‌توان عقلانیت را، غیر از جایگاه آن نسبت به خودآئینی، در ارتباط مستقیم با عاملیت اخلاقی در نظر گرفت. لااقل در برخی نظریات مهم اخلاقی، از جمله نظریه کانت، عقلانیت عامل، یکی از مؤلفه‌های جدی در عاملیت اخلاقی اوست. عقلانیت دارای تبیین‌های مختلفی است که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

در سنت فلسفی، عقلانیت از زمان ارسطو مطرح است و ارسطو فارق بین انسان و حیوان

1. volitionists

2. Henden, Edmund. "What is self-control?." *Philosophical Psychology* 21, no. 1 (2008): 69-90.



را، و همچنین اهمیت اخلاقی انسان نسبت به حیوان را، عقلانیت می‌داند. اخلاقی بودن به معنای تشخیص این است که چه عملی باید انجام داد، و اینکه چه عملی باید انجام داد، منوط به این است که چه عملی دلایل بیشتری دارد و تشخیص این نکته از موجود عقلانی ساخته است. به صورت کلی، عقلانیت در دو حوزه نظری و عملی مطرح می‌شود. عقلانیت نظری مربوط به این است که باورهای شخص عقلانی باشد و عقلانیت عملی دلالت به این دارد که اعمال، برنامه‌ها و قصدهای شخص، عقلانی باشد. وقتی شخصی با باوری مواجه شد که دلایلش کامل نیست، این غیر عقلانی است که او بر همان باور بماند. این عقلانیت نظری است.

هارمن<sup>۱</sup> یکی از فرق‌های این دو نوع عقلانیت را در انتخاب‌های دلخواهی<sup>۲</sup> می‌داند. این اعمال، در حالی که قطعاً فاقد عقلانیت نظری هستند اما ممکن است با عقلانیت عملی ناسازگار نباشند. مثالی که او می‌زند این است که در برنامه‌ریزی برای سفر از نقطه «آ» به «ب»، عقلانیت عملی مستلزم این است که بین دو مسیر خوب، یکی را آزادانه و به دلخواه انتخاب کند. این حکم عقلانیت عملی است در حالی که با صرف دانستن اینکه مسیر «الف»، از «آ» به «ب» می‌رسد، انتخاب دلخواه آن از نظر عقلانیت نظری، غیر معقول است.

ماهیت عقلانیت را معمولاً مساوی با دلیل‌آوری و داشتن دلیل برای باور یا عمل می‌دانند. اما برخی رویکردها از جمله نظریه‌های تصمیم<sup>۳</sup> عقلانیت را به معنای انسجام درونی یا منطقی معرفی کرده‌اند.<sup>۴</sup> کسی که هم گزاره الف و هم نقیض آن را تصدیق می‌کند، عقلانی نیست. همچنین کسی که بر ضد منافع خود کاری انجام می‌دهد نیز عقل سستیز است. این نوع عمل بر ضد منافع را نیز می‌توان نتیجه ناسازگاری درونی دانست. وقتی کسی هدفی را در نظر می‌گیرد، اصولاً وسایل نیل به آن را نیز خواهان است. وقتی کسی بر ضد این وسایل عمل کند پس بر ضد هدف خویش عمل می‌کند و در نتیجه دچار ناسازگاری است. در این معنای اخیر از عقلانیت، یعنی سازگاری منطقی، دیگر عقلانیت مساوی با دلیل‌آوری نیست و همین نکته فرق بین عقلانیت و استدلال را نمایان می‌کند.

جان بروم<sup>۵</sup> معتقد است باید بین عقلانیت به‌مثابه ویژگی<sup>۶</sup> و عقلانیت به‌مثابه منبع<sup>۷</sup> تمایز قائل شد. او مدعی است، در اکثر موارد ما عقلانیت را به عنوان یک ویژگی برای اشخاص و اعمال و غیره می‌شناسیم. در این معنا، گفته می‌شود چه شرایطی لازم است تا موجودی دارای

1. Harman, Gilbert. "Rationality." *International Encyclopedia of Ethics* (2013).

2. arbitrary

3. Decision theories

۴. تیلور، چارلز. "عقلانیت". فرهادپور، مراد (مترجم). ارغنون پاییز ۱۳۷۸ شماره ۱۵

5. Broome, John. "Rationality." *A Companion to the Philosophy of Action* (2010): 283-292.

6. Property

7. Source

این ویژگی باشد. مثلاً موجود باید زنده باشد تا بتواند دارای این ویژگی باشد. اما معنای دیگری نیز می‌توان بیان کرد. عقلانیت چه اقتضایی دارد؟ یک موجود عقلانی به چه نحو باید عمل کند؟ مثلاً موجود عقلانی باید وسیله‌هایی را که به اهدافش می‌رسند را بخواهد. یا موجود عقلانی نباید باورهای متناقض داشته باشد. به گفته بروم، در این معنا عقلانیت به‌مثابه منبع است و هم معناست با عقل.

پس به طور خلاصه عقلانیت، یک خصوصیت مطرح شده برای خودآئین بودن و یا اخلاقی بودن است که به معنای استدلال آوری یا انسجام درونی و به عنوان یک ویژگی و یا منبع مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### د) استقلال

خودآئینی نیازمند خود قوام بخشی است و گفتیم خود قوام بخشی نیز با مالکیت اصول اخلاقی خود شخص به دست می‌آید. این مالکیت برای تأمین خود آئینی باید توسط خود شخص محقق شود و این مستلزم مرتبه‌ای از استقلال است. استقلال جنبه سلبی برای ویژگی اجباری خود قوام بخشی است.

در یک دیدگاه حداقلی، شخص خود آئین، باید بدون متأثر شدن از عواملی که می‌توانند در داوری او تأثیر بگذارند، مانند تهدیدهای اجباری یا شرطی شدن، عمل و داوری می‌کند. در دیدگاه عقل گرایان افراطی، مستقل بودن عمل خودآئین به این معناست که عمل او به دور از دخالت هر نوع احساسات و تمایلات باشد. مخالفان عقل‌گرایی می‌گویند آنها آنچه در نظر شخص مهم است را تحریف می‌کنند، خصوصاً که احساسات ما تأثیر محوری بر درک و ارزیابی ویژگی‌های اخلاقی موقعیت دارد.

#### خودآئینی در قرآن

در قسمت قبل بیان گردید که محور اصلی در خود آئینی، خود- قانون گذار بودن و یا مال خود بودن قوانین اخلاقی است. همچنین مؤلفه‌ها و شرایطی برای خودآئینی ذکر گردید. در قرآن کریم می‌توان آیات فراوانی در این باره پیدا کرد که ما به آنها اشاره می‌کنیم. ابتدا به ذکر آیاتی که در مورد عناوین خود-قانون‌گذاری، مال خود بودن قانون اخلاقی و عقلانیت سخن می‌گویند می‌پردازیم.

#### خود-قانون‌گذاری، مال خود بودن قانون اخلاقی و عقلانیت

آیه جامع و حاکم در این مورد را می‌توان آیه ده سوره مبارکه ملک دانست:

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک: ۱۰)

او می‌گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم!»

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه بیانی<sup>۱</sup> در ارتباط با انسان‌هایی که در این دنیا دچار گمراهی شده‌اند و در نتیجه از اصحاب جهنم شده و سعادت‌مند نگشته‌اند، دارند. ایشان انسان‌ها در این دنیا را دو دسته می‌دانند. گروهی از انسان‌ها که اکثریت هستند با گوش کردن به بیانات انسان‌های ناصح و امین و عمل کردن به مقتضای آنها، می‌توانند راه سعادت را طی کنند اما گروه دیگر که عده کمی هستند با استفاده از عقل خویش، به حقیقت امور و مصالح و مفاسد راه پیدا می‌کنند و عقلشان حکم می‌کند که باید در برابر حق خاضع باشند و از این طریق راه سعادت را طی می‌کنند. البته همان‌طور که بعداً بیان خواهد شد، عقل هم به معنای ابزار استدلال و هم منبع حکم اخلاقی در قرآن بیان شده است.

بنابراین از این آیه استفاده می‌شود که انسان و عامل اخلاقی به دو طریق توان دسترسی به قانون اخلاق را داراست. یکی طریق عقل و دیگری طریق تبعیت و اطاعت از دیگری. راه اول یعنی عقل روشن است اما با وجود طریق دوم شاید این اشکال به وجود بیاید که داشتن قوه عقل برای عامل اخلاقی ضروری نیست چرا که راه دیگر یعنی تبعیت از دیگری نیز در نظر قرآن موجه است و قرآن این اشخاص را عامل اخلاقی می‌داند. پاسخ این نکته را می‌توان در آیات دیگر یافت. دسته‌ای از آیات در قرآن کریم اشاره به این دارند که انسان‌ها نباید بدون دلیل و تعقل، از کسی تبعیت کنند.

در آیه ۱۷۰ سوره بقره خداوند در پاسخ به مشرکینی که می‌گویند ما تابع گذشتگان خود هستیم، با استفهام انکاری می‌فرماید حتی اگر آنها اهل تعقل نبوده و هدایت شده نباشند:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَغْفُلُونَ شَيْءً وَ لَا يَهْتَدُونَ»<sup>۲</sup> (بقره: ۱۷۰)

پس آیه بیان می‌دارد که باید از اهل تعقل تبعیت کرد و تشخیص این برعهده اشخاصی است که می‌خواهند تبعیت کنند.

در آیه ۱۶ سوره یونس، خداوند به پیامبرش می‌فرماید در جواب کسانی که می‌گویند قرآن دیگری بیاور، بگو اگر خدا می‌خواست همین قرآن را هم برای شما تلاوت نمی‌کردم و او (خدا) شما را از آن آگاه نمی‌کرد؛ من مدت‌ها قبل از نزول قرآن در میان شما بودم، آیا تعقل نمی‌کنید؟!:

«قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا

۱. المیزان، ج ۱۹: ۳۵۳

۲. و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می‌گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم.» آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!

تَعْقُلُونَ» (یونس: ۱۶)

علامه طباطبایی در تبیین قسمت انتهایی آیه می‌فرماید:

من قبل از نزول این قرآن سال‌ها در بین شما زندگی کردم و با شما معاشرت و شما با من معاشرت داشتید، من با شما و شما با من خلط و آمیزش داشتیم و همه شاهدید که در آن سال‌های دراز خود من از اینکه قرآنی به سویم وحی خواهد شد خبر نداشتیم، و اگر اختیار نازل کردن قرآن به دست من بود از همان اوائل زندگی آن را می‌آوردم، و از اوائل زندگی‌ام آثار و نشانه‌هایی از کار امروزم برای شما ظاهر می‌شد، پس معلوم است که در امر قرآن هیچ چیزی به من واگذار نشده، امر قرآن فقط و فقط به دست خدای تعالی و قدرت و مشیت او است، و مشیتش تعلق گرفته به اینکه این قرآن را نازل کند، نه غیر این را.<sup>۲</sup>

در این آیه تعقل درباره حقایق نبی به کار رفته است. یعنی حقایق نبی از طریق تعقل باید ثابت شود و سپس از او اطاعت شود.

در آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره زخرف، ابتدا قرآن دلایلی را از زبان فرعون برای تأیید خود بیان می‌کند. فرعون خطاب به مردم می‌گوید آیا حکومت و پادشاهی مصر ویژه من نیست و آیا نمی‌بینید که از زیر کاخ من نهرها در جریان است و آیا من بهترم یا کسی که بی‌مقدار است و بیان روشنی ندارد (اشاره به لکنت در زبان موسی (ع))؟ چرا او دستبندهای طلا ندارد یا فرشتگان همراهش نیستند؟ بعد از دلایل فرعون قرآن می‌فرماید:

«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»<sup>۳</sup>

یعنی فرعون قوم خود را تحمیق کرد و با دلایل پوچ آنها را قانع کرد و در نتیجه آنها از او پیروی کردند. این آیه هم به روشنی بر لزوم تعقل در منبع قانون و پذیرفتن آن از روی دلیل دلالت دارد. خصوصیت این آیه این است که در مورد عامه مردم است و پاسخ روشنی به اشکال مذکور در صدر بحث می‌دهد.

آیه ۸۲ سوره نساء نیز خطاب به منافقین و کسانی که اعتقاد به وحیانی بودن قرآن ندارند توصیه به تأمل در خود قرآن می‌کند و می‌فرماید اگر تأمل کنند می‌فهمند که امکان اینکه این قرآن از غیر خدا باشد وجود ندارد:

«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»<sup>۴</sup>

۱. بگو: «اگر خدا می‌خواست، من این آیات را بر شما نمی‌خواندم و خداوند از آن آگاهتان نمی‌کرد چه اینکه مدتها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم (و هرگز آیه‌ای نیاوردم) آیا نمی‌فهمید؟!»

۲. المیزان، ج ۱۰: ۲۹

۳. (فرعون) قوم خود را سبک شمرد، در نتیجه از او اطاعت کردند آنان قومی فاسق بودند!

۴. آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.

این آیه نیز دعوت به تأمل و تفکر در منبع دستورات می‌کند و با مفهوم خود هرگونه تبعیت کورکورانه را نفی می‌کند.

همچنین آیات ۵۱ سوره هود، ۲ و ۱۰۹ سوره یوسف نیز دلالت بر تعقل در منبع اطاعت دارد.

از آیات بیان شده استفاده می‌شود که آن دسته از مردم که اکثریت نیز هستند و در آیه سوره ملک به گوش سپردن آنها از دیگری در اعمال و عقایدشان اکتفا شده است، لازم است تا با تأمل و تعقل منبع مورد اعتمادی برای اطاعت بافت کنند و نمی‌توانند از هرکسی اطاعت کنند. موید و مؤکد این نکته آیه بسیار صریح و عام «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء، ۳۶) و آیه «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَشِيعُونَ إِلَّا الظَّنُّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ سَبِيًّا»<sup>۱</sup> (نجم، ۲۸) که هرگونه تبعیت بدون علم و یقین را نفی می‌نماید و از مصادیق تبعیت از غیر یقین، جایی است فردی از شخص یا منبع دیگری که یقین به حقانیتش ندارد تبعیت کند.

پس تا به اینجا این نکته روشن می‌شود که مولفه عقلانیت در آیات متعددی مطرح شده است؛ چه در جایی که شخص قدرت این را دارد که با عقل خویش راه و روش حق را بیابد و طی کند و چه در جایی که شخص با تعقل منبع حقی را می‌یابد و از آن تبعیت می‌کند.

اما در قرآن کریم، آیات فراوان دیگری وجود دارد که در حیطه‌های مختلفی مخاطبان را دعوت به تعقل و تفکر می‌کند. گاهی این آیات خطاب به مؤمنین و درباره برخی احکام است. استفاده‌ای که می‌شود از این آیات کرد این است که حتی گروه اهل سمع که عامه مردم هستند نیز باید فی‌الجمله اهل تعقل باشند. یعنی این‌گونه نیست که بعد از رسیدن به حقانیت منبع، همه دستورات را بدون تعقل و درک اطاعت می‌کنند.

در آیه ۱۱۸ سوره آل عمران خطاب به مؤمنین می‌فرماید با کسانی که نسبت به شما دشمنی و بغض دارند نباید دوستی کنید و این را با عقلتان باید بفهمید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عُنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup>  
(آل عمران: ۱۱۸)

۱. آنها هرگز به این سخن دانشی ندارند، تنها از گمان بی‌پایه پیروی می‌کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند!

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید! آنها از هر گونه شرّ و فسادی در باره شما، کوتاهی نمی‌کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از دهان (و کلام) شان آشکار شده و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهمتر است. ما آیات (و راه‌های پیشگیری از شرّ آنها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید!

استدلال نهفته در آیه را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد:  
 عده‌ای هستند که با مؤمنین دشمنی دارند و نسبت به آنها کینه دارند. / دوستی با کسانی که نسبت به شما دشمنی دارند بایسته نیست. / نتیجه: نباید با آنها دوستی کرد.  
 همان‌طور که مشاهده می‌شود آیه، مقدمه دوم را به تعقل خود مؤمنین واگذار کرده و با ارائه مقدمه اول، از آنها خواسته است که با قوه تعقل خویش و اضافه کردن مقدمه دوم از جانب عقل خود که مستقلاً بدان حکم می‌کند، به نتیجه مطلوب دست یابند. همان‌طور که معلوم است خطاب آیه به عموم مؤمنین است یعنی کسانی که اطاعت از قرآن و پیامبر را پذیرفته‌اند اما قرآن باز آنها را دعوت به تعقل می‌کند. شایان توجه است که در چنین آیاتی عقل هم به‌عنوان ابزار و هم به‌عنوان منبع مطرح است چرا که هم صورت استدلال و استنتاج برعهده عقل گذارده شده و هم برخی از مقدمات.

در آیه ۱۶۹ سوره اعراف که درباره برخی اهل کتاب است، آیه با تعبیراتی اشاره به موقتی و ناپایدار بودن حیات دنیوی می‌کند و سپس در انتها قضاوت اینکه آخرت بهتر است یا دنیا را به عقل مخاطبش واگذار می‌نماید:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالَدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (اعراف: ۱۶۹)

مخاطبان آیه با تعقل خویش در می‌یابند که چیزی که پایدار و همیشگی است بهتر از چیزی است که موقتی و عرض است. قرآن اضافه کردن این کبرا را برعهده عقل قرار داده است و عقل مستقلاً به آن حکم می‌کند.

در آیه ۱۵۱ سوره انعام، خداوند متعال بعد از ذکر محرماتی، مخاطبان خود را دعوت به تعقل می‌کند:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup>

۱. پس از آنها، فرزندان جای آنها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند (اما با این حال)، متاع این دنیای پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می‌دهند) و می‌گویند: «اگر ما گنهکاریم توبه می‌کنیم و بزودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می‌گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می‌افکنند). آیا پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نیندند، و) جز حق نگویند، و آنان بارها آن را خوانده‌اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی‌فهمید!؟

۲. بگو: «بیباید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید!

مرحوم علامه طباطبایی دربارهٔ تعقل مذکور در ذیل آیه می‌فرمایند:

... این چند عمل از اموری است که فطرت بشر در بدو نظر حکم به حرمت آن می‌کند و هیچ انسانی که فطرت و عقلش سالم باشد حاضر به ارتکاب آنها نیست مگر اینکه عقل را که عامل تمیز انسان و سایر حیوانات است با پیروی اهواء و عواطف غلط در پس پرده ظلمت قرار داده باشد، و گر نه، تنها داشتن عقل و دور بودن از هواهای شیطانی کافی است که هر انسانی به حرمت و شومی این‌گونه امور واقف گردد، و به همین جهت خاتمه آیه ((لعلکم تعقلون)) قرار داده شده است.<sup>۱</sup>

با این بیان نتیجه این است که قرآن حتی در احکام هم به انسان‌ها را به تعقل دعوت می‌کند.

نتیجه ای که از مطالب بیان شده به دست می‌آید این است که قرآن مؤلفه خود قانون‌گذاری و مال خود بودن قانون اخلاقی را به این معنا قبول دارد که عامل باید دارای حداقل مرتبهٔ تعقل باشد تا بوسیله آن حقانیت منبع قوانین را بفهمد و همچنین بتواند حقانیت برخی قوانین را نیز ادراک کند. نیز جایگاه عقلانیت هم به‌عنوان ابزار و هم منبع روشن می‌شود. نکتهٔ باقی مانده در این بخش این است که برخی فلاسفه عقلانیت را به معنای انسجام درونی ذکر کرده‌اند. در برخی آیات شواهدی بر این معنا وجود دارد. ما به ذکر دو آیه دال بر این نکته بسنده می‌کنیم:

«تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup> (بقره: ۴۴). این آیه عدم انسجام بین رفتار و باور را با تعبیر تعقل ذکر می‌کند.

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَ إِذَا خَلَا بِغَضِبِهِمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاوِرَكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»<sup>۳</sup> (بقره: ۷۶) این آیه مربوط به منافقین است و

و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می‌دهیم و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق (و از روی استحقاق) این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ۵۲۲

۲. آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید با اینکه شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟!

۳. و هنگامی که مؤمنان را ملاقات کنند، می‌گویند: «ایمان آورده‌ایم.» ولی هنگامی که با یکدیگر خلوت می‌کنند، (بعضی به بعضی دیگر اعتراض کرده) می‌گویند: «چرا مطالبی را که خداوند (در باره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد، به مسلمانان بازگو می‌کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا، بر ضد شما به آن استدلال کنند؟! آیا نمی‌فهمید؟!»

عقلانیت به معنای انسجام به کار رفته است چرا که آنها به یکدیگر متذکر می‌شوند که بیان برخی مطالب با اهدافی که دارند سازگار نیست.

### آزادی از فشارهای بیرونی و درونی و خود-کنترلی

در این باره علاوه از مطالب گذشته، آیاتی با این مضمون که انسان باید صرفاً تابع حق باشد و از هر نوع فشار بیرونی و درونی آزاد باشد، را می‌توان بیان کرد. همچنین از این آیات می‌توان خود کنترلی را نیز استفاده کرد. در فصل اول بیان شد که خودکنترلی به معنای این است عامل با وجود انگیزه‌های گوناگونی که او را به سوی خود می‌کشند، عمل مورد نظرش را انجام دهد.

آیات اول تا سوم سوره محمد (ص) با بیان اینکه کفار اعمالشان گم می‌شود اما خدا گناهان مؤمنین را می‌پوشاند و حالشان را در دنیا و آخرت اصلاح می‌کند، دلیل این تفاوت را تبعیت کردن مؤمنین از حق و تبعیت کفار از باطل ذکر می‌کند:

«ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ»<sup>۱</sup>

طبق این آیه تمام الملائک برای تفضل خدا و به تعبیر دیگر سعادت، شناخت و تبعیت بی چون و چرا از حق است و این یعنی کنار زدن همه فشارهای درونی و بیرونی و عمل بر اساس عمل مورد نظر در قبال انگیزه‌های رقیب.

در آیه ۳۵ سوره یونس، خداوند خطاب به مشرکان بیان می‌دارد که معبودان شما توانایی هدایت به سوی حق را ندارند و فقط خداست که انسان را به سوی حق هدایت می‌کند. سپس با بیانی سؤالی که نکته مضاعفی دارد می‌فرماید: آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته تبعیت است یا آنکه هدایت نمی‌شود مگر آنکه کسی او را هدایت کند؟ نکته مضاعف این تعبیر این است که در واقع وجوب یا رجحان اتباع از حق را به فطرت و عقل مخاطب واگذار می‌کند:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»<sup>۲</sup> (یونس: ۳۵)

همچنین از همین آیات و آیات بحث تعقل و آیاتی که در مورد مذمت افرادی هستند که در حالی که علم به حق دارند به آن عمل نمی‌کنند مثل آیه ۴۴ سوره بقره، می‌توان نکته<sup>۳</sup> تحمیل

۱. این بخاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود تبعیت نمودند این گونه خداوند برای مردم مثل‌های (زندگی) آنان را بیان می‌کند!

۲. بگو: «آیا هیچ یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می‌کند؟! بگو: «تنها خدا به حق هدایت می‌کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!»



بر خود کردن قانون اخلاق<sup>۱</sup> را استفاده کرد. آیه ۱۲۰ سوره بقره می‌فرماید:

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ  
وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»<sup>۲</sup>  
از بیان آیه معلوم است که بعد از اینکه انسان علم و یقین به حقیقت پیدا کرد، باید از آن پیروی کند.

آیه دیگر در این مورد آیه ۳۷ سوره نور است که می‌فرماید:

«رَجَالٌ لَا تُلِهِمُ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا  
تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»<sup>۳</sup> (نور: ۳۷)

در این آیه خداوند از کسانی سخن به میان می‌آورد که چیزی آنها را غافل از بالاترین عمل اخلاقی و حسن از منظر قرآن یعنی یاد خداوند و همچنین دیگر اعمال اخلاقی، نمی‌کند. این معنای تمام و کمال خودکنترلی است که این آیه به صراحت به آن اشاره می‌کند. البته نکته‌ای که وجود دارد این است که این معنا با توجه به آیه قبل، لازمه حداقل مرتبه انسان نیست بلکه در مراتب بالای انسان اخلاقی وجود دارد. اما کلیت این معنا که عامل اخلاقی باید این توانایی را داشته باشد که به عمل مورد نظر خود در برابر انگیزه‌های دیگر بپردازد، در آیات دیگر (از جمله آیات مربوط به اتباع حق که قبلاً بیان شد) وجود دارد. در آیه ۱۳۵ سوره نساء خطاب به عموم مؤمنین دستور می‌دهد که برای اقامه عدل قیام کنند اگرچه انگیزه‌های دیگری از جمله منافع شخص خودشان یا خانواده‌شان در آنها را به عمل به نحو دیگری دعوت کند. از این بیان قرآن معلوم می‌شود که قابلیت مقابله با انگیزه‌های رقیب در عاملان اخلاقی وجود دارد که از آنها چنین درخواستی شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ  
وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ  
تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»<sup>۴</sup> (نساء: ۱۳۵)

۱. هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، (تا به طور کامل، تسلیم خواسته‌های آنها شوی، و) از آیین (تحریف یافته) آنان، پیروی کنی. بگو: «هدایت، تنها هدایت الهی است!» و اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود.

۲. مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند آنها از روزی می‌ترسند که در آن، دلها و چشمها زیر و رو می‌شود.

۳. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کاملاً قیام به عدالت کنید! برای خدا شهادت دهید، اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد! (چرا که) اگر آنها غنی یا فقیر باشند، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنا بر این، از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق، منحرف خواهید شد! و اگر حق را تحریف

### خود-قوام بخشی

آیه شاخصی که برای این عنوان می‌توان مطرح کرد آیه دهم سوره فاطر است:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»<sup>۱</sup>

علامه طباطبایی در توضیح این آیه به نکته مورد نظر ما یعنی خصوصیت خود-قوام بخشی عمل یا عامل اشاره می‌نماید<sup>۲</sup> که خلاصه ترجمه به مضمون آن ذکر می‌گردد:

مراد از کلم سخن است که معنای تامی داشته باشد و کلم طیب یعنی سخنی که ملائمت با نفس گوینده و شنونده دارد و آنها از آن لذت برده و استکمال پیدا می‌کنند و آن سخن، سخن حق است. در این صورت صرفاً لفظ مراد نیست بلکه اعتقادات حقه مراد است که انسان بدان‌ها اذعان داشته و بنای بر عمل به آنها دارد. صعود اعتقاد به سوی خدا یعنی تقرب پیدا کردن آن به خداوند و قوام اعتقاد به معتقدش می‌باشد، در نتیجه تقرب معتقد به خداوند مقصود است. اعتقاد حقه صادق اعتقادی است که در عمل ظهور کند و از آن عمل صادر شود فلذا عمل از آثار و فروع علم است که از آن جدا نمی‌شود و هر چه عمل تکرار شود اعتقاد قوی‌تر و شفاف‌تر می‌شود و در نتیجه عمل صالح که عملی مقبول در نزد خداست، کمک کننده به صعود اعتقاد به نزد خداوند است و این همان معنای «إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه» است.

از بیانات مرحوم علامه روشن می‌شود که علم و اعتقاد انسان عین خود اوست چون قوام آنها به اوست. از سوی دیگر عمل نیز قوامش به عامل و فاعل است و وقتی فاعل با عمل بر طبق علمش باعث تقرب و صعود خود می‌شود یعنی خود و هویت خود را می‌سازد و این همان خود قوام بخشی است که عامل خود آئین دارای آن است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

کنید، و یا از اظهار آن، اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

۱. سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند، و عمل صالح را بالا می‌برد.

۲. المیزان، ج ۱۷: ۲۳

## نتیجه گیری

اگرچه ممکن است اصل اشراب یک مفهوم جدید در قرآن کریم به این معنا نباشد که آن مفهوم در آن مد نظر بوده است اما با عرضه مولفه های تحلیلی مفهوم خودآئینی بر قرآن کریم فارغ از مقدس بودن آن، در کاری تطبیقی در عرصه مفاهیم اخلاقی صورت گرفته است. از مطالبی که در مقاله بیان شد روشن می شود که عنصر خود آئینی با معنای خاص قرآنی از متن قرآن قابل اصطیاد است. خودآئینی در قرآن به این معناست که عامل اخلاقی باید داری قوه عقل ابزاری و عقل به عنوان منبع باشد و با استفاده از آن حقانیت منبع و برخی احکام و دستورات اصلی آن را بفهمد و بدون توجه به هر فشار بیرونی و درونی، و با مقابله با انگیزه های رقیب موجود، عمل مورد نظر را انجام دهد؛ عملی که با آن خود را قوام می بخشد و هویت خویش را می سازد. پس خودآئینی در قرآن شامل عقلانیت، مال خود بودن قوانین اخلاقی (با معنای مذکور) خودکنترلی و خود قوام بخشی است. همچنین محور اصلی خود آئینی که خود-قانون گذاری است را می توان با این بیان که خود-قانون گذاری یعنی شخص به صورت مستقیم توسط عقل خویش و یا از طریق واسطه ای که با عقل خود حقانیت آن را دریافته است، قانون اخلاقی را برای خود تعیین می کند.

## فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ادگار، اندرو؛ (۱۳۹۷) سجویک، پیتز، مفاهیم بنیادی نظریه‌های فرهنگی، مهران مهاجر و محمد نبوی، آگه.
۲. تیلور، چارلز، (۱۳۷۸) "عقلانیت"، فرهادپور، مراد(مترجم)، ارغنون شماره ۱۵
۳. طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی، سید محمد باقر(مترجم)، قم: انتشارات اسلامی
۴. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۲ ه. ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات اسماعیلیان، چاپ پنجم.
۵. کانت، ایمانوئل، (۱۳۸۵) نقد عقل عملی، ترجمه انشالله رحمتی، تهران: نور الثقلمین، چاپ دوم.
۶. کورنر، اشتفان، فلسفه کانت، عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، چاپ چهارم، (۱۳۹۴).
7. Broome, John. (2010) "Rationality." A Companion to the Philosophy of Action: 283-292.
8. Buss, S., & Westlund, A. (2002). Personal autonomy.
9. Christman, J. (2008). Autonomy in moral and political philosophy. Stanford encyclopedia of philosophy.
10. Darwall, Stephen. (2006) "The value of autonomy and autonomy of the will." Ethics 116, no. 2: 263-284.
11. Dworkin, Gerald. (1988) The theory and practice of autonomy. Cambridge University Press, : 34,35.
12. Feinberg, Joel. (1989) The moral limits of the criminal law: volume 3: harm to self. Oxford University Press on Demand,
13. Harman, Gilbert. (2013) "Rationality." International Encyclopedia of Ethics.
14. Henden, Edmund. (2008) "What is self-control? " Philosophical Psychology 21, no. 1: 69-90.
15. Mele, Alfred R. (2001) Autonomous agents: From self-control to autonomy. Oxford University Press on Demand, : 5.